

نقش همگرایی اروپایی در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات سرزمینی و مرزی

مهدی کریمی^۱

مصطفی قادری حاجت*

رضا الهوردیزاده^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۵/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۱۰

چکیده

اختلافات سرزمینی و مرزی همیشه به صورت یکی از عوامل منازعه در روابط بین کشورها بوده است. حوزه اتحادیه اروپا نیز از این قاعده مستثنی نبوده و در طول تاریخ با این مشکل رو به رو بوده است. پس از جنگ جهانی دوم، این منطقه از جهان، تحولات شگرفی را به خود دید. همگرایی منطقه‌ای، چهره این منطقه را متحول کرد و نحوه پاسخ‌دهی به اختلافات نیز دگرگون شد. پرسشی که پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخی به آن بود، عبارت است از اینکه: همگرایی چه نقشی در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات سرزمینی و مرزی در حوزه اتحادیه اروپا داشته است؟ پژوهش حاضر به لحاظ هدف، بنیادی و از حیث ماهیت و روش، از نوع تحقیقات توصیفی-تحلیلی است، ابزار گردآوری اطلاعات نیز با استفاده از روش کتابخانه‌ای است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تأثیر همگرایی اروپایی بر حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات را می‌توان در چهار حوزه بررسی کرد: اول، تحمیل هنجارها و پیش شرط‌هایی برای عضویت یا همان تأثیر جبری همگرایی در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات سرزمینی-مرزی؛ دوم، ایجاد مشروعیت ادراکی همگرایی در بین بازیگران یا همان عامل قادرسازی که بازیگران در صورت قادر بودن به مشروعیت دادن به همگرایی می‌توانند زمینه حل و فصل اختلافات را داشته باشند؛ سوم، پیوند دادن پدیده منازعه با عموم مردم و غیرامنیتی کردن آن یا همان تأثیر پیوندی؛ چهارم، درونی شدن همگرایی یا همان تأثیر ساختاری که در نمونه قبرس نیز به وضوح قابل مشاهده بود.

واژگان کلیدی: همگرایی، اتحادیه اروپا، اختلافات سرزمینی و مرزی.

۱. استادیار مرکز اسناد فرهنگی آسیا، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

۲. استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

* نویسنده مسئول: m.ghaderihajat@modares.ac.ir

۳. استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه مراغه، مراغه، ایران

مقدمه

اندیشه همگرایی اروپا به سال‌های بسیار دور باز می‌گردد. نگاهی به تاریخ اروپا از زمان رومی‌ها تا عصر شارلمانی و ناپلئون تا قرن نوزدهم میلادی، نمایانگر توانایی همیشگی اروپا برای تبدیل شدن به یک اروپای یکپارچه و واحد است.^۱ آنچه سنگ بنای وحدت اروپا را گذاشت، جامعه اروپا بود که روند شکل‌گیری آن به اعلامیه روبرت شومان وزیر امور خارجه فرانسه، در ۹ می ۱۹۵۰ در طرح مشترک برای زغال‌سنگ و فولاد برمی‌گردد که ژان مونه مبتکر و طراح آن بود و شومان به‌عنوان وزیر امور خارجه مسئولیت طرح آن را پذیرفت.

امروزه همگرایی اروپایی یک نمونه توسعه‌یافته از منطقه‌گرایی جدید محسوب می‌شود و یک مدل سیاسی است که تصور متداول از حکومت را در سراسر دنیا به چالش می‌طلبد. شاید بتوان اتحادیه اروپا را با توجه به ابعاد و شاخصه‌های قدرت، دومین قطب بزرگ اقتصادی و سیاسی پس از ایالات متحده دانست. اتحادیه اروپا یک واقعیت تاریخی و موجود است و به عنوان بازیگر مهم در عرصه اقتصاد جهانی و تأثیرگذار در صحنه سیاست جهانی، نقش آفرینی می‌کند. این اتحادیه در طی دهه ۱۹۹۰ با تصویب معاهداتی در پی رسیدن به صلح منطقه‌ای پایدار و تبدیل شدن به بازیگری فعال در عرصه نظام بین‌الملل بوده است. اتحادیه اروپا در رسیدن به اهداف خود با مشکلاتی روبه‌رو است که آینده این اتحادیه به چگونگی پاسخ دادن به چالش‌هایی که با آن‌ها مواجه است، بستگی دارد.

یکی از چالش‌هایی که هر همگرایی منطقه‌ای با آن روبه‌رو است، اختلافات سرزمینی-مرزی است. اختلافات سرزمینی و مرزی در طول تاریخ همواره یکی از علل برهم خوردن صلح و عامل تنش و منازعه بوده‌اند. اهمیت این عامل در بیشتر نظریه‌های مرتبط با علل منازعه و تنش مورد تأکید قرار گرفته است. کی. جی. هالستی (۱۳۷۳)، جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف (۱۳۸۴)، پیتر هاگت (۱۳۷۵)، جان ام. کالینز (۱۳۸۱)، جفری کمپ و رابرت هارکاو (۱۳۸۳) از جمله نظریه‌پردازانی هستند که از اختلافات سرزمینی و مرزی به‌عنوان یکی از منابع اصلی تنش و منازعه نام برده‌اند. تعدد این اختلافات در حوزه اتحادیه اروپا نیز نشان‌دهنده این امر است که اتحادیه اروپا بایستی مکانیسم‌ها و

۱. به طوری که ناپلئون پس از شکست در روسیه و تبعید در نامه‌ای یکی از علل حمله به روسیه را انگیزه وی در جهت وحدت اروپا عنوان می‌کند. ن. ک به: لئون تولستوی. جنگ و صلح. ترجمه کاظم انصاری، انتشارات جامی.

2. Robert Schuman

چشم‌اندازهایی جهت رفع این عامل منازعه را مدنظر داشته باشد.

در جهان معاصر، اتحادیه اروپا با مشکلات عدیده‌ای در جهت ارتقا و اعتلای بیش از پیش همگرایی منطقه‌ای روبه‌رو است. بحران‌های جهانی و منطقه‌ای خواه ناخواه همگرایی منطقه‌ای در اروپا را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بحران‌های جهانی و منطقه‌ای (مانند کرونا و ویروس که در حال حاضر اتحادیه اروپا را با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو ساخته است)، می‌تواند فرایند همگرایی و بالاخص معاهده شنگن را متحول کند. اگر اتحادیه اروپا نتواند به‌صورتی کارآمد این بحران‌ها را حل کند، به احتمال زیاد بازگشت مرزها و یا حداقل پررنگ‌تر شدن کارکرد مرزها را شاهد خواهد بود. بازگشت دوباره کارکرد مرزها می‌تواند آتش اختلافات سرزمینی-مرزی را شعله‌ور کند. به همین دلیل بازخوانی سیاست‌های حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات سرزمینی-مرزی در حوزه اتحادیه اروپا می‌تواند، مفید و ارزشمند باشد.

همگرایی یکی از عواملی است که رفتار کشورها را در یک حوزه جغرافیایی مشخص معین و محدود می‌کند. پرسشی که پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخی به آن است، این است که همگرایی چگونه می‌تواند در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات سرزمینی و مرزی در حوزه اتحادیه اروپا نقش داشته باشد؟ فرضیه پژوهش نیز عبارت است از: تأثیر همگرایی اروپایی بر حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات را می‌توان در چهار حوزه بررسی کرد: تأثیر پیوندی، تأثیر ساختاری، تأثیر قادرسازی و تأثیر جبری. پژوهش حاضر به لحاظ هدف، بنیادی و از حیث ماهیت و روش، از نوع تحقیقات توصیفی-تحلیلی است. ابزار گردآوری اطلاعات از طریق مراجعه به منابع کتابخانه‌ای، مقالات و اسناد است. تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از روش کیفی و استنباطی است. نتیجه‌گیری نهایی این پژوهش نیز به کمک روش کیفی انجام می‌گردد.

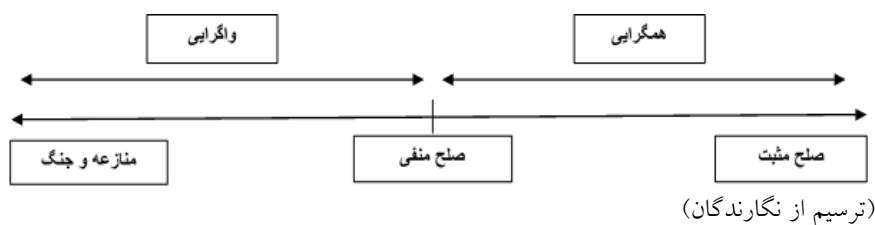
۱. چارچوب نظری پژوهش

همگرایی و صلح

همگرایی^۱ و واگرایی^۲ دو رفتار متضاد در روابط دولت‌ها و بازیگران سیاسی هستند. همگرایی به لحاظ مفهومی عبارت است از تقریب و نزدیک شدن افراد به سمت نقطه‌ای

1. Convergence
2. Divergence

مشخص که معمولاً به عنوان هدف مشترک آنان شناخته می‌شود و واگرایی در برابر آن عبارت است از تفکیک و جدایی از همدیگر و دور شدن آنها از هدف مشترک و حرکت به سمت اهداف خاص. مرحله پایانی فرایند همگرایی، یکپارچگی^۱ و مرحله نهایی فرایند واگرایی، تجزیه است (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۳۷۳). حاصل همگرایی، صلح و حاصل واگرایی، تنش و منازعه است. همگرایی، هماهنگی و سازگاری دولت‌های مشارکت کننده را به ارمغان می‌آورد، همان چیزی که ما از آن به صلح تعبیر می‌کنیم. شکل شماره ۱. رابطه بین همگرایی و واگرایی و صلح را نشان می‌دهد.



شکل ۱. رابطه همگرایی و واگرایی و صلح و جنگ

اختلافات سرزمینی - مرزی و صلح

مرزهای بین‌المللی، در شکل‌دهی به مناسبات سیاسی و اقتصادی میان دولت‌ها نقش برجسته‌ای دارند. در میان گونه‌های مختلف مرز، این نوع مرزها به این دلیل که در آن بیش از سایر گونه‌ها امکان بروز اختلاف و منازعه سیاسی وجود دارد، از اهمیت بیشتری برخوردار است. ادعاها و کشمکش‌های مرزی عامل مهم ایجاد تیرگی روابط سیاسی میان برخی کشورها بوده است.

از جمله می‌توان به اختلافات مرزی میان ایران و عراق و اسرائیل و همسایگان عربی آن نام برد. اختلافات مرزی را می‌توان به انواع زیر تقسیم‌بندی کرد:

- هیچ مرز یا معاهده‌ای شناخته شده وجود ندارد. بنابراین کشمکش به دلیل ادعاهای سنتی و شاید خودسرانه است. مانند: ادعای عربستان سعودی در مقابل ابوظبی امارات و ادعای قدرت‌های اروپایی در آفریقا.

1. Integration
2. Disintegration

- عملاً مرزبندی وجود دارد اما مشروعیت آن همواره از سوی یکی از طرفین به چالش کشیده می شود. مانند: منازعه آلمان و لهستان قبل از جنگ جهانی دوم.
- هر دو کشور برای خود مرزبندی متفاوتی قائل هستند. همانند ادعای چین و هندوستان در خصوص رشته کوه هیمالیا.
- مرزبندی مورد توافق دو طرف وجود دارد، اما اختلاف بر سر علامت گذاری روی زمین است. اختلاف کامبوج و تایلند بر سر معبد پری و بهر، شیلی و آرژانتین بر سر کانال بیگل (کتلین و فرد، ۱۳۸۴).

صرف نظر از منابع اقتصادی موجود در یک سرزمین که از نظر بسیاری از نویسندگان عامل اصلی تلاش دولت ها برای تملک سرزمین های گسترده تلقی می گردد، به نظر می رسد داشتن مرزهای گسترده برای یک دولت علاوه بر تأمین نیازهای طبیعی مردمان آن کشور، از لحاظ امنیتی و دفاعی نیز نقش مهمی ایفاء می نماید. به گونه ای که می توان گفت در بسیاری از اختلافات سرزمینی میان کشورها، نقش دفاعی و استراتژیک سرزمین های مورد اختلاف به عنوان عامل اصلی مناقشه، مورد توجه قرار گرفته است. از آنجایی که اختلافات سرزمینی در حقیقت عدم توافق دو یا چند کشور بر سر مالکیت و کنترل یک سرزمین است، حل نشدن چنین اختلافاتی ممکن است منجر به بروز درگیری، مناقشه و حتی جنگ میان دولت های مدعی مالکیت بر سرزمینی مشخص گردد. این مسأله زمانی تشدید می گردد که سرزمین مورد اختلاف از لحاظ استراتژیک دارای ارزش ویژه ای باشد. اختلافات سرزمینی و مرزی همیشه به صورت یکی از عوامل تنش و برهم زننده صلح عمل کرده اند. اغلب نظریه پردازان به اهمیت این عامل تأکید کرده اند. پیتر هاگت، بیش از هر نظریه پرداز دیگری در مدل نظری خود تحت عنوان «های پوتیتکا»^۱ به نقش این عامل به عنوان یکی از عوامل منازعه تأکید کرده است. این مدل متضمن کشوری فرضی است به نام های پوتیتکا، دارای مجموعه ای از وضعیت های اختصاصی که موجب پیدایش مشاجرات با همسایگانش می شوند. این کشور فرضی، «محصور در خشکی» بوده و دارای دوازده نقطه بالقوه تنش را در روابط با همسایگانش است. ۵ مورد از ۱۲ عامل منازعه، مرتبط با اختلافات سرزمینی و مرزی است (Hafeznia et.al, 2013).

1.Hypothetica
2.Landlocked States

۲. نظریه‌های پژوهش

نظریه وابستگی متقابل

نظریه‌های لیبرال وابستگی متقابل، ریشه در ایده‌های تجارت و روابط اقتصادی دارند. این تفکرات به تکوین لیبرالیسم تجاری در قرن نوزدهم بر پایه اقتصادهای کلاسیک دیوید ریکاردو و ایده‌های به اصطلاح لیبرال‌های منچستر، مانند ریچارد کوبدن و جان برایت برمی‌گردد (Heywood, 2011). نظریه وابستگی متقابل را یکی از نظریه‌هایی می‌دانند که ریشه در طرز تفکر بین‌الملل‌گرایانه یا انترناسیونالیستی دارد که بر مبنای آن امور دنیا به‌طور عینی در جهت جهانی شدن است و این جریان عینی در روندهای سیاسی به شکل همکاری میان دولت‌ها منعکس می‌شود و در عین حال جریانی مثبت و در راستای صلح و رفاه بیشتر جهانی است (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۴۷). ریچارد روزکرانس و دیگران در تعریف وابستگی متقابل در جایی آن را نوعی پیوند می‌دانند: «..... وابستگی متقابل را می‌توان به عنوان پیوند مستقیم و مثبت منافع دولت‌ها در مواردی تعریف کرد که تغییر در موقعیت یک دولت جایگاه سایرین را در همان جهت تغییر می‌دهد». آنان وابستگی متقابل را به‌عنوان یک نظام تعریف می‌کنند که می‌توان آن را برآیند پیوندهای فوق دانست: «وابستگی متقابل به مفهوم نظامی است که در آن دولت‌ها معمولاً در نردبان موقعیت بین‌المللی با هم بالا و پایین می‌روند» (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۴۸).

تجارت آزاد در جلب دولت‌ها، وابسته به شبکه‌ای از روابط متقابل اقتصادی است و بدین معنی است که هزینه‌های مادی منازعات بین‌المللی به حدی بزرگ است که جنگ گزینه‌ای ناممکن می‌شود. کوبدن و برایت بر این عقیده هستند که تجارت آزاد مردم را از نزاعها و زبان‌های مختلف به آنچه که کوبدن «بندهای صلح ابدی» می‌نامد، جلب می‌کند. تجارت آزاد نه تنها صلح را به‌وسیله ابزارهای منفی (ترس از محروم شدن از کالاهای اساسی) حفظ می‌کند، بلکه تضمینی بر این امر است که مردم بر اساس ارزش‌های مشترک و فرهنگ تجاری مشترک و درک بهتر یکدیگر، متحد شده‌اند. به‌طور خلاصه، روح تجارت از خشونت و توسعه‌طلبی جلوگیری می‌کند (Heywood, 2011).

1. commercial liberalism
2. David Ricardo
3. Richard Cobden
4. John Bright

نظریه وابستگی متقابل مبتنی بر پیش‌فرض‌های است که در قالب مجموعه‌ای از شرایط و ویژگی‌هاییک نمونه ناب، وابستگی متقابل پیچیده را تعریف می‌کند. این مفروضه‌ها عبارتند از: ۱. کانال‌های متعددی جوامع را به هم پیوند می‌دهند. این کانال‌ها را می‌توان تحت عنوان روابط میان دولت‌ها، روابط فراحکومتی و فراملی خلاصه کرد؛ ۲. دستور کار روابط میان دولت‌ها، یعنی مجموعه مسائل مربوط به سیاست خارجی، از اقلام متعددی تشکیل می‌شود که در سلسله مراتب روشن یا مداومی قرار نمی‌گیرند. به عبارت دیگر، مسائل امنیتی و نظامی دیگر در رأس مسائل بین‌المللی قرار ندارند، بلکه مسائل اقتصادی و رفاهی اهمیت یافته‌اند؛ ۳. دولت‌ها از نیروی نظامی در مواردی که وابستگی متقابل پیچیده حاکم است علیه سایر دولت‌هایی که در منطقه وابستگی متقابل قرار دارند، استفاده نمی‌کنند؛ زیرا زور راه مناسبی برای نیل به اهدافی نظیر رفاه اقتصادی تلقی نمی‌شود (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۵۰).

وابستگی متقابل توسط کوهن و نای به صورت وابستگی متقابل پیچیده توسعه یافته است. وابستگی متقابل پیچیده، نشان می‌دهد که مردم و دولت‌ها چگونه در دنیای مدرن از رخدادهایی که در مکان‌های مختلف رخ می‌دهد و مخصوصاً از اعمال شرکای خود در دیگر کشورها تحت تأثیر قرار می‌گیرند. این امر نه تنها در قلمرو اقتصادی، بلکه در ارتباط با دامنه‌های متغیری از موضوعات مختلف شامل تغییرات اقلیمی، توسعه و کاهش فقر و حقوق بشر وجود دارد (Heywood, 2011). وابستگی متقابل یک جزء از سه جزء اساسی مطرح شده در طرح صلح لیبرالی کانت نیز است. به باور کانت، دموکراسی، وابستگی متقابل و نهادهای بین‌المللی، فرایند حذف جنگ و خلق صلح پایدار را تقویت می‌کنند (Oneal, Russett & Berbaum, 2003:1).

نظریه صلح دموکراتیک

رساله صلح پایدار: یک طرح فلسفی اندیشه‌های ایمانوئل کانت درباره بنیادی‌ترین جنبه‌های جنگ و صلح میان ملت‌ها، پیش‌زمینه‌ها، شرایط و موانع بر سر راه صلح در نظام بین‌الملل است (Kant, 1970). کانت در روزگار خود در قاره اروپا شاهد جنگ‌های

گوناگون بود که در مواردی در چارچوب اتحاد میان چند کشور علیه دولت یا دولت‌هایی شکل می‌گرفت. رساله صلح پایدار کانت در همین شرایط انتشار یافت.

این استدلال لیبرال‌ها که ساختارهای سیاسی دموکراتیک پیش شرط پیدایش نظام‌های پایدار صلح در روابط بین‌الملل است به یکی از آموزه‌های متداول در میان سیاست‌گذاران غربی مبدل شده است. اصلی که ایمانوئل کانت در رساله صلح ابدی خویش مطرح ساخت در بررسی‌های تجربی به اثبات رسانده است. پژوهش‌های صلح و منازعات به این اتفاق نظر رسیده‌اند که دموکراسی‌ها به ندرت با هم می‌جنگند (ریس کاپن، ۱۳۸۷: ۴۳۸). نگاهی به تاریخ روابط این کشورها نشان می‌دهد که هژمونی یا موازنه قدرت یعنی عوامل ایجاد صلح و ثبات مورد توجه رئالیست‌ها، نمی‌تواند این صلح پایدار را توضیح دهند. معمولاً در این مورد که چرا دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند دو تبیین ارائه می‌شود: ۱) تبیین هنجاری که تأکید می‌کند که دموکراسی‌ها فرهنگ سیاسی دموکراتیک مبتنی بر چانه‌زنی، مذاکره و سازش در سیاست داخلی را به روابط خارجی خود خصوصاً با کشورهایی که با آنها هنجارهای سیاسی مشابهی دارند، می‌گسترانند. ۲) سرچشمه صلح دموکراتیک را باید در ساختارهای دموکراتیک جستجو کرد؛ به این معنا که محدودیت‌ها در قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری، توانایی حکومت‌ها را برای مبادرت به جنگ مهار می‌کند (مائوز و راست، ۱۳۸۷: ۱۱۹؛ مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۲۹). برخی دلیل این امر را در ماهیت لیبرالی دولت جستجو می‌کنند. جان اوئن معتقد است که دموکراسی‌های لیبرال دولتهایی هستند که اندیشه‌های لیبرالی حضور آشکاری در آنها دارد و به آزادی بیان و برگزاری انتخابات رقابتی منظم برای تعیین مقاماتی که اختیار اعلام جنگ را دارند، اهمیت می‌دهند. ایدئولوژی‌ها و نهادهای لیبرال با هم سبب برقراری صلح دموکراتیک می‌شوند (اوئن، ۱۳۸۷: ۱۷۵).

کانت بر آن بود که صلح مستلزم وجود حکومت‌هایی مبتنی بر قوانین اساسی جمهوری خواهانه است که سه چیز را تضمین می‌کنند: ۱) احترام به آزادی فردی؛ ۲) منشأ مشترک، واحد قانون‌گذاری و تفکیک میان اقتدار اجرایی و تقنینی و سرانجام، ۳) برابری سیاسی همه شهروندان. به نظر او در چنین شرایطی با توجه به کنترل شهروندان

بر حکومت و این مسئله که چون رضایت شهروندان برای مبادرت به جنگ لازم است و آنان با در نظر گرفتن هزینه‌های این بازی پر مخاطره به آن تن در نمی‌دهند و لذا جنگ منتفی است. لازم است که در میان این دولت‌ها یک فدراسیون یا اتحاد صلح تشکیل شود که صلح را در میان فدراسیون دولت‌های آزاد برقرار سازد. سومین عنصر صلح در کنار دولت‌های دموکراتیک و فدراسیون صلح، وجود قانون جهان وطنی است که بر اساس آن حق بیگانگان برای مصونیت از رفتار خصمانه به رسمیت شناخته می‌شود (دویل، ۱۳۸۷: ۹۹؛ مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۲۹).

به باور کانت، دموکراسی، وابستگی متقابل و نهادهای بین‌المللی، فرایند حذف جنگ و خلق صلح پایدار را تقویت می‌کنند. این سه مکانیسم خود تقویت کننده هستند و موانع مختلفی در فرایند خلق چرخه نامطلوب منازعات بین‌المللی ایجاد می‌کنند. همچنین به باور وی اگر همه کشورها در شبکه‌ای از ترتیبات نهادی، سیاسی و اقتصادی با هم همکاری کنند، احتمال منازعه تقلیل می‌یابد (Russett & Oneal, 2001).

نظریه کارکردگرایی و نئو کارکردگرایی

کارکردگرایی در لغت به معنای کارویژه، نقش و وظیفه است؛ نتایج حاصل و آثار عینی پدیده‌های اجتماعی را در برمی‌گیرد. کارکردگرایی در اصطلاح مکتبی است که به موجب آن، جامعه همچون مجموعه‌ای است از نهادهای وابسته به هم که هر یک در ثبات کلی جامعه نقشی دارند؛ یعنی سازمان اجتماعی در ذات خود دارای نظم و انسجام و وحدت است. در این سازمان که به مثابه یک ارگانیزم زنده عمل می‌کند، اندام‌ها و قسمت‌های مختلف، دارای نقش‌های حیاتی و تکمیل‌کننده هستند و وجود آنها بخاطر دوامی که می‌آورند، ضروری است (آقا بخشی و افشاری‌راد، ۱۳۷۴: ۱۳۲). ذات مکتب کارکردگرایی توجه به نظم است و شورش و انقلاب در آن جایی ندارد و اگر تغییری شکل گیرد، صرفاً بخاطر سازگاری با کل نظام است. نقش اساسی برقرار کننده نظم در آن، توسط نهادهایی همچون خانواده، مذهب و فرهنگ است و در صورت نبود چنین نهادهایی، تعادل خود محور در جامعه حاصل نمی‌شود.

برخی از مفروضه‌های کارکردگرایی، بنیان‌تقریر یا نظریه‌ای جدید شد که از آن با

عنوان نوکارکردگرایی یاد می‌شود و بیشتر در پیوند با نام ارنست هاس است. هدف نوکارکردگرایی تبیین این مسئله بود که چرا و چگونه دولت‌ها حاکمیت خود را رها می‌کنند و حاکمیت‌ها درهم ممزوج می‌شوند و فنون جدیدی برای حل و فصل تعارضات میان کشورها تدبیر می‌گردد. از یک سو، هم‌گرایی مستلزم وجود نهادهای فراملی در سطح منطقه‌ای است. از سوی دیگر، گروه‌های ذی‌نفع و احزاب سیاسی در داخل کشورها هستند که منافعی را در هم‌گرایی دنبال می‌کنند؛ اینها معمولاً پیوندهای فراملی نیز دارند. در این برداشت از هم‌گرایی تأکید بر منافع است (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۶۱-۶۲). تصور هاس در یکی از آثار وی چنین است که هم‌گرایی منحصرأ به فرایندی اشاره دارد که یک نظام بین‌المللی عینی و مشخص را به نظام عینی نه چندان مشخص در آینده مبدل می‌سازد. هاس با این انتقاد از میترانی که وی به اندازه کافی به عنصر قدرت توجه نکرده است، تصریح می‌کند که قدرت را از رفاه نمی‌توان جدا کرد (دوئرتی و فالترگراف، ۱۳۸۴: ۶۷۴).

اما آنچه در هم‌گرایی اهمیت دارد فرایندی است که به نظر می‌رسد می‌تواند به تعمیق و گسترش هم‌گرایی کمک کند. هر اقدامی برای هم‌گرایی در یک بخش وضعیتی را ایجاد می‌کند که مستلزم همکاری در بخش‌های دیگر می‌شود و هم‌گرایی از بخشی به بخش دیگر سرریز می‌کند و این روند ادامه می‌یابد؛ این را هاس «هم‌گرایی بخشی» می‌نامد (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۶۳-۶۴). مهم‌ترین هدف تئوری نوکارکردگرایی بررسی و آزمایش سازمان‌های منطقه‌ای بعد از جنگ جهانی دوم است. نظریه نوکارکردگرایی بر سه فرضیه استوار است:

۱- فرضیه رهاسازی و گسترش! رهاسازی و گسترش طبق نظریه هاس به پروسه‌ای اشاره دارد که به وسیله آن، رهبران سیاسی قادرند گاهی با بهره‌گیری از آن برای یافتن راه‌حل‌های ممکن جهت ارضای نارضایتی‌های اعضای ناراضی جامعه استفاده کنند. طبق قواعد این پروسه اگر مثلاً آلمان از مقدار سودی که از سیاست مشترک کشاورزی به دست می‌آورد راضی نیست، بقیه اعضای جامعه (مثلاً فرانسه که سود بیشتری می‌برد) با بهره‌گیری از تشریک مساعی در حوزه‌های دیگر و یا

تحکیم تعهدات در همان زمینه، موجب ارضای خواسته‌های آلمان شده و در نهایت به هدف انسجام و همبستگی جامعه کمک می‌کنند.

۲- فرضیه برون‌گرایی: طبق این نظریه اشمیتر معتقد است که انگیزه‌های همگرایی در داخل جامعه موجب بروز تبعیض در مقایسه با دیگر بازیگرانی که در خارج از جامعه قرار گرفته‌اند، می‌شود. در نتیجه آنها که خارج از جامعه قرار دارند ممکن است از راه تشکیل اتحادیه منطقه‌ای دیگر و یا پیوستن به اتحادیه حاضر، از خود عکس‌العمل نشان دهند. در هر دو حالت بر احتمال همکاری گسترده‌تر در منطقه یا درون اعضا افزوده می‌شود.

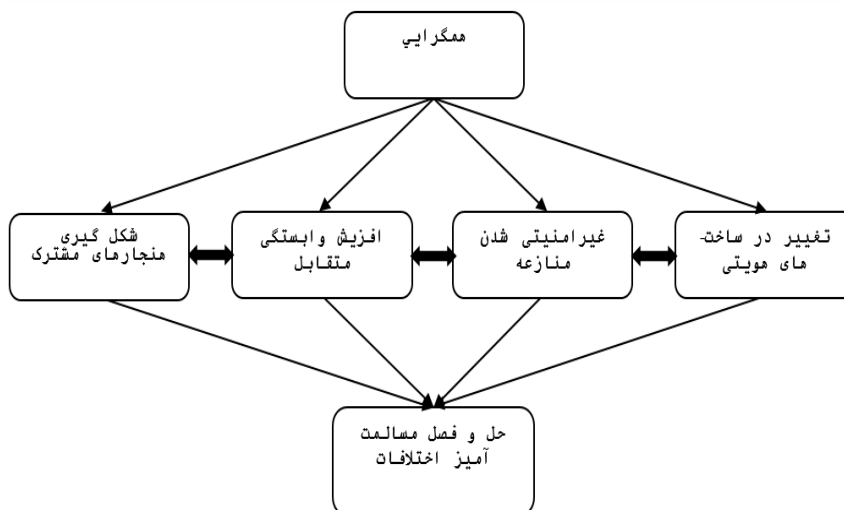
۳- فرضیه سیاست‌گرایی: طبق اظهارات اشمیتر، فرایند رهاسازی و گسترش، از آن‌جا که بازیگران بیشتری را در حوزه‌های مختلف تصمیم‌گیری درگیر می‌سازد، لذا یک فرایند فزاینده است. مباحثه برای تصمیم‌گیری موجب افزایش طرفداران علاقه‌مند و پیروان فعال همگرایی می‌شود. به نظر هاس و اشمیتر این عده در قالب گروه‌های ذی‌نفع در می‌آیند و دولت‌ها را تشویق می‌کنند که برای حفظ منافع اقتصادی، فرایند همگرایی را ادامه دهند. سیاست‌گرایی دلالت بر این دارد که بازیگران سعی می‌کنند به خاطر ارتقای منافع مشترک به حل مشکلات از طریق واگذاری اختیارات بیشتر به مرکز اقدام کنند (سیف‌زاده، ۱۳۹۳: ۴-۱۹۲).

جمع‌بندی و ارائه مدل نظری پژوهش

صرف نظر از اینکه همگرایی چه عللی می‌تواند داشته باشد، این پدیده در زمینه حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات می‌تواند تأثیرات شگرفی داشته باشد. شاید اولین و مهم‌ترین تأثیر همگرایی در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، شکل‌گیری هنجارهای مشترک باشد. همگرایی به مرور زمان، هنجارهای مشترک را شکل می‌دهد. هنجارهای مشترک رفتار دولت‌ها را محدود می‌کند و نوعی هماهنگی در روابط متقابل را پدید می‌آورد. پیروی از این هنجارها می‌تواند گاه جبری و گاه نتیجه درونی شدن هنجارها باشد.

1. Externalization Hypothesis
2. Politicization Hypothesis

دومین تأثیر همگرایی در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات به افزایش وابستگی متقابل برمی‌گردد. وابستگی متقابل، با حفظ شرایطی مانند درجه حساسیت و آسیب‌پذیری، باعث بالا رفتن هزینه‌های منازعه می‌گردد. بالا رفتن هزینه‌های منازعه، احتمال جنگ را کاهش می‌دهد و طرفین منازعه مجبور به اتخاذ سیاست‌ها و ابزارهای غیرخشونت‌آمیز جهت رفع منازعه می‌گردند. سومین تأثیر همگرایی در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات به غیرامنیتی شدن منازعه برمی‌گردد. همگرایی به ابزاری برای مشروعیت یافتن حل منازعه تبدیل می‌گردد. تا زمانی که منازعه غیرامنیتی‌سازی نشود، اساساً حل و رفع آن امکان نمی‌یابد. چهارمین تأثیر همگرایی در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، ریشه در تغییر ساخت‌های هویتی دارد. تغییر در ساخت‌های هویتی، ذهنیت خود/دیگری را از میان برمی‌دارد. تغییر در این ذهنیت، امکان حل مسالمت‌آمیز اختلافات را فراهم می‌کند. این عوامل تأثیر هم‌افزایی دارند و به صورت متقابل بر همدیگر تأثیرگذار و تأثیرپذیر هستند. شکل شماره ۲. رابطه بین همگرایی و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات را نشان می‌دهد.



(تنظیم از نگارندگان)

شکل شماره ۲. رابطه بین همگرایی و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات

۳. یافته‌های پژوهش

اختلافات سرزمینی و مرزی در حوزه اتحادیه اروپا

اختلافات سرزمینی و مرزی یکی از مهم‌ترین علل منازعه بین کشورها بوده است؛ به طوری که اغلب نظریه‌های مرتبط با علل تنش، از این عامل به عنوان یکی از عوامل تنش و منازعه در روابط بین کشورها نام می‌برند. با نگاهی به تاریخ جنگ‌های مختلف در می‌یابیم که مسایل سرزمینی و مرزی یکی از مهم‌ترین علل منازعه بوده است. به طوری که از رقابت اتریش و روسیه در بالکان، اختلاف بین فرانسه و آلمان از سال ۱۸۷۰ بر سر آلتاس و لرن و رقابت اقتصادی و دریایی بین آلمان و انگلیس به عنوان مهم‌ترین دلایل جنگ جهانی اول نام برده می‌شود که ۲ عامل از این ۳ عامل مربوط به اختلافات سرزمینی و مرزی بوده است. این عامل در شروع جنگ جهانی دوم نیز از مؤثرترین عوامل بوده است. الحاق سرزمین‌هایی از آلمان به لهستان (بر اساس قرارداد ورسای) و انضمام دوباره آلتاس و لرن به فرانسه، خشم آلمان‌ها را سبب شد و کینه‌ای به جا گذاشت که یکی از علل شکل‌گیری جنگ جهانی دوم شد.

آنچه اختلافات سرزمینی و مرزی را به منازعه‌ای تمام عیار تبدیل می‌کند، نحوه مدیریت و سیاست‌گذاری در این زمینه است؛ به عبارت دیگر گفتمان و هنجارهای حاکم بر هر سیستم سیاسی. اتحادیه اروپا با وجود تلاش‌های متعدد هنوز اختلافات سرزمینی و مرزی متعددی را شاهد است. همچنین اعضای اتحادیه با کشورهای غیرعضو اتحادیه نیز اختلافات سرزمینی و مرزی زیادی دارند که می‌تواند سیاست‌های اتحادیه را متأثر سازد. جدول شماره ۱ این اختلافات و انواع آن‌ها را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱. اختلافات سرزمینی و مرزی بین دول عضو اتحادیه اروپا و بین یکی از دول

عضو و غیرعضو

نوع منازعه	قلمرو	مدعیان	توضیحات
	مجتمع نظامی نزدیک Sveta Gera در منطقه Žumberak/Gorjanci	اسلوونی - کرواسی	مجتمع نظامی مورد مطالبه اسلوونی و کرواسی
	Mont Blanc	فرانسه - ایتالیا	منطقه‌ای کوهستانی در مرز بین

نوع منازعه	قلمرو	مدعیان	توضیحات
منازعات سرمزمینی و مرزی بین دول عضو اتحادیه	Carlingford Lough	ایرلند- بریتانیا	فرانسه و ایتالیا که مورد ادعای هر دو طرف است.
	Gibraltar	بریتانیا- اسپانیا	منازعه بر سر تفسیر معاهده اترخت و محل مرز
	Lough Foyle	ایرلند- بریتانیا	منازعه بر سر خور رودخانه Foyle
	Vila و Olivenza Real	اسپانیا- پرتغال	این منطقه در سال ۱۸۰۱ توسط اسپانیا اشغال شد و تا بحال به پرتغال اعاده نشده است.
	خلیج Piran	اسلوونی- کرواسی	منازعه مرز دریایی و زمینی بین اسلوونی و کرواسی
	Aegean, Imia/Kardak	ترکیه- یونان	منازعه در مورد تحدید حدود قلمروهای دریایی و برخی جزایر
منازعات سرمزمینی و مرزی بین یکی از دول عضو و غیر عضو اتحادیه	Lake Constance	سوئیس-آلمان- اتریش	منازعه‌ای وجود ندارد ولی محل به صورت مرز دقیق مشخص نشده است
	منازعه مرزی بین کرواسی و صربستان	کرواسی - صربستان	منازعه در بخش‌هایی از Baranja Osijek و کانتی- های Vukovar-Syrmia و بخش‌های غربی و جنوبی Bačka
	Prevlaka	کرواسی- مونتننگرو	شبه جزیره‌ای در جنوب کرواسی نزدیک مرز مونتننگرو
	Sastavci	صربستان- بوسنی و هرزگوین	روستایی در بوسنی و هرزگوین که مورد ادعای صربستان است
	Sutorina	بوسنی و هرزگوین- مونتننگرو	منطقه Sutorina که مورد منازعه بوسنی و هرزگوین و مونتننگرو است.
	جزیره Šarengrad	کرواسی - صربستان	جزیره‌ای در رود دانوب

نوع منازعه	قلمرو	مدعیان	توضیحات
	جزیره Vukovar	کرواسی - صربستان	جزیره‌ای در رود دانوب که مورد ادعای کرواسی و صربستان است
	جزایر Veliki Školj و Mali Školj	کرواسی - بوسنی و هرزگوین	جزایری در دریای آدریاتیک که مورد ادعای دو طرف است
منازعات سرزمینی و مرزی بین یکی از دول عضو و غیر عضو اتحادیه	Banc du Geysir	فرانسه - ماداگاسکار - کومور	فرانسه این تپه دریایی را به عنوان بخشی از جزایر پراکنده در اقیانوس هند و بخشی از سرزمین‌های قطبی و جنوبی این کشور می‌داند.
	Bassas da India جزیره Europa و جزیره Juan de Nova	فرانسه - ماداگاسکار	فرانسه این جزایر را بخشی از سرزمین‌های فرانسوی جنوب و قطبی می‌داند.
	Ceuta	اسپانیا - مراکش	توسط اسپانیا تحت عنوان شهر خود مختار Ceuta اداره می‌شود ولی مورد ادعای مراکش نیز می‌باشد.
	مجمع الجزایر Chagos	بریتانیا - مائورتیس	مجمع الجزایری در اقیانوس هند که بریتانیا آن را بخشی از قلمرو این کشور در اقیانوس هند می‌داند.
	جزایر Glorioso	فرانسه - ماداگاسکار - کومور	بخشی دو فاکتو از قلمرو فرانسه در سرزمین‌های فرانسوی جنوب و قطبی
	Islas Chafarinas	اسپانیا - مراکش	سه جزیره در دریای آلبران (مدیترانه) که مورد ادعای دو طرف است.
	Mayotte	فرانسه - کومور	در سال ۲۰۰۹ با رای مردم بخشی از خاک فرانسه شد ولی هنوز مورد ادعای کومور است

نوع منازعه	قلمرو	مدعیان	توضیحات
	Melilla	اسپانیا - مراکش	شهری بندری در مراکش که به عنوان بخشی از خاک اسپانیا به صورت خودمختار اداره می شود و مورد ادعای مراکش است.
	جزایر Alhucemas	اسپانیا - مراکش	جزیره ای در دریای آلبران نزدیک مراکش که مورد ادعای دو طرف است.
	جزیره Vélez de la Gomera	اسپانیا - مراکش	جزیره ای در شمال مراکش که مورد ادعای اسپانیا و مراکش است و اتصال سرزمینی با مراکش دارد.
	جزیره Perejil	اسپانیا - مراکش	این جزیره با مراکش ۲۵۰ متر و با اسپانیا ۸ کیلومتر فاصله دارد و فاقد سکنه است.
منازعات سرزمینی و مرزی بین یکی از دول عضو و غیر عضو اتحادیه	جزیره Tromelin	فرانسه - مائوریتیس	بخشی دو فاکتو از قلمرو فرانسه در سرزمین های فرانسوی جنوب و قطبی
	جزایر South, Falkland, South و Georgia Sandwich	آرژانتین - بریتانیا	جزایری در جنوب اقیانوس اطلس که مورد ادعای دو کشور است و در سال های اخیر شاهد منازعات چندی نیز بوده است
	منطقه بین 25°W و 53°W	آرژانتین - بریتانیا	بخشی از قلمرو مورد ادعای بریتانیا و آرژانتین در جنوبگان
	منطقه بین 53°W و 74°W	آرژانتین - بریتانیا - شیلی	بخشی از قلمرو مورد ادعای بریتانیا، آرژانتین و شیلی در جنوبگان
	منطقه بین 74°W و 80°W	بریتانیا - شیلی	بخشی از قلمرو مورد ادعای بریتانیا و شیلی در جنوبگان

منبع: (کریمی، ۱۳۹۶: ۳۰۸)

همگرایی اروپایی و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات سرزمینی و مرزی

مدیریت اختلافات سرزمینی و مرزی در اتحادیه به چه نحوی است؟ اتحادیه چه نگاهی به این اختلافات دارد؟ دولت‌های عضو چه نگاهی به این اختلافات دارند؟ آیا اتحادیه توانایی اثرگذاری در این زمینه را دارد؟ از مهم‌ترین پرسش‌هایی هستند که می‌تواند در باب سیاست‌های اتحادیه در زمینه حل و فصل اختلافات سرزمینی-مرزی مطرح شود. واقعیت این است که اتحادیه فی نفسه سیاستی در زمینه منازعات مرزی ندارد و تأثیر آن در این زمینه به تغییر در دامنه‌های هویتی مردم مربوط است. دولت‌های عضو اتحادیه، مسایل سیاست خارجی و امنیتی مشترک را در حوزه فعالیت خود می‌دانند و حاضر به تفویض حاکمیت خود در این زمینه نیستند و اتحادیه توانایی کامل در این زمینه ندارد (Pace, 2004). با این حال، نقش همگرایی اروپایی در حل منازعات سرزمینی و مرزی در چهار حوزه اثرگذاری قابل بررسی است که در ادامه این چهار حوزه تبیین می‌شود:

تأثیر جبری^۲

این مسیر به سیاست‌هایی مرتبط است که اتحادیه اروپا از طریق آن به صورت مستقیم با رهبری سیاسی طرف‌های منازعه در ارتباط است. این مسیر شایع‌ترین روشی است که اتحادیه از طریق آن سعی در اثرگذاری بر روی طرف‌های منازعه است. این مسیر در ادبیات منازعه به سیاست هویج و چماق معروف است. اتحادیه اروپا بازیگران را از طریق مکانیسم‌های همگرایی مجبور به تغییر در سیاست‌هایشان از منازعه به سیاست‌های آشتی‌جویانه می‌کند. هویج اصلی که اتحادیه در اختیار دارد، عضویت است (Schimmelfennig & Sedelmeier, 2004). موفقیت تأثیر جبری همگرایی متأثر از سه شرط است: اول، تأثیر جبری در شرایط انتظار مذاکرات عضویت، بیشترین کارایی را دارد ولی قدرت خود را بدون یک پیشنهاد واقعی این چنینی و زمانی که این عضویت حاصل می‌شود، از دست می‌دهد. دوم، این مسیر بر اعتبار پیشنهاد عضویت متکی است. اگر طرفین منازعه عضویت را گزینه‌ای قابل حصول بدانند به غیرامنیتی‌سازی^۳ (اختلافات سرزمینی و مرزی) اقدام می‌کنند. سوم، فراگیری تأثیر جبری به میزان درونی‌سازی عوامل داخلی چهارچوب هنجاری همگرایی

1. Common Foreign and Security Policy (CFSP)
2. Compulsory Impact
3. Desecuritizing

بستگی دارد (Diez, Stetter & Albert, 2006).

تأثیر جبری در نمونه منازعه ترکیه و یونان بسیار آشکار است. از زمان نامزدشدن ترکیه برای عضویت در اتحادیه، سیاست‌گذاران این کشور خود را ملزم به عدم تشدید منازعه دانسته‌اند و در پی بهبود روابط دو جانبه بوده‌اند. یونان نیز از زمانی که عضویت این کشور در اتحادیه مطرح بود، همیشه به دنبال از بین بردن چشم‌انداز عضویت از طریق تشدید نکردن منازعه با ترکیه بوده است. در طی این مدت، اتحادیه اروپا با هر دو طرف در جهت بهبود روابط فیما بین از طریق اهرم عضویت در اتحادیه در همکاری نزدیکی بود و تمامی تلاش خود را به کار بست تا از خشونت بین طرفین جلوگیری کند. کمیسیون اروپا در دهه ۱۹۷۰ توانست یونان را از هر گونه اقدامی که می‌توانست به افزایش تنش منجر شود، برحذر داشت و به یونان دائماً گوشزد می‌کرد که هر گونه اقدام خشونت‌آمیز می‌تواند، عضویت این کشور در اتحادیه اروپا را به خطر بیندازد. به روشی مشابه نیز، اتحادیه از کارت نامزد عضویت ترکیه در اتحادیه (که در سال ۱۹۹۰ در اجلاس هلسینکی مطرح شد) استفاده کرد تا بتواند مانع از افزایش تنش بین دو کشور شود.

تأثیر قادرسازی^۱

این مسیر به تأثیرگذاری غیرمستقیم اتحادیه اروپا مرتبط است. این مسیر بر بازیگران خاص که در منازعه سعی در پیوند دادن سیاست‌هایشان با اتحادیه و مسئله همگرایی در جهت توجیه سیاست غیرامنیتی‌سازی منازعه هستند، تأکید دارد. چارچوب گفتمانی و نهادی ارایه شده توسط اتحادیه اروپا، به‌ویژه از طریق «مجموعه مقررات حقوقی داخلی اروپا»، می‌تواند شانس غیرامنیتی‌سازی موفقیت‌آمیز را از طریق ارائه مرجعی برای سیاست‌مداران در جوامع منازعه در جهت مشروعیت بخشی به سیاست‌های حل منازعه افزایش دهد، به شرطی که عضویت در اتحادیه اروپا هدف عمده‌ای برای گفتمان‌های اجتماعی باشد. در جهت ایفای نقش مؤثر در تغییر منازعه بلندمدت، همگرایی باید به رهبریت سیاسی در جوامع منازعه که قادر به مشروع ساختن اقدامات غیرامنیتی‌سازی در داخل جامعه است، امکان غیرامنیتی‌سازی منازعه را بدهد. تأثیر قادرسازی به شرایط زمینه‌ای بستگی دارد. یکی از این شرایط به

1. Enabling Impact
2. Acquis Communautaire

مشروعیت اداری همگرایی جهت غیرامنیتی سازی منازعه و پایه‌های این مشروعیت باز می‌گردد. از دیگر شرایط، میزان فراگیری اهداف همگرایی است (Diez, Stetter & Albert, 2006).

در منازعه ایرلند شمالی، مسیر قادرسازی تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت. فقدان نقش دیپلماتیک مستقیم اتحادیه اروپا در منازعه ایرلند شمالی، با اهمیت کنوانسیون همگرایی اروپایی برای رهبران دو طرف منازعه تا حدودی رفع شد. رهبران دو طرف منازعه با ارجاع به اتحادیه اروپا در صدد مشروع سازی تلاش‌های غیرامنیتی کردن منازعه از طریق توسل به اصول اساسی اتحادیه و بهره‌گیری از این اصول در منازعه ایرلند شمالی برآمدند. این اصول عبارت بودند از: بسندگی توافق جزئی، اهمیت ابتکارات نهادی، سیاست‌های عملی حل مسائل و به اشتراک گذاری حاکمیت. همه این عوامل با هم‌دیگر به اصولی منجر شدند که اتخاذ سیاست‌هایی از سوی رهبران ایرلند شمالی در جهت کاهش تنش را به ارمغان آوردند. این امر مخصوصاً در دهه ۱۹۹۰ در زمانی که حزب سوسیال دموکرات^۱ حل منازعه را به موضوع همگرایی اروپایی ارتباط داد، مشهود بود. به علاوه، شورای اروپا (اتحادیه اروپا) چهارچوب نهادی را جهت مذاکرات منظم سران دولت‌های بریتانیا و ایرلند در جلسات شورای اروپا فراهم کرد. این جلسات فرصت و مشروعیت شورا برای حل این اختلافات را فراهم کرد که در نبود این شورا این مذاکرات می‌توانست جنجالی یا مناقشه‌آمیز باشد.

تأثیر پیوندی^۲

این مسیر به سیاست‌هایی برمی‌گردد که اتحادیه به صورت مستقیم از طریق آن‌ها با بازیگران و فعالیت‌های اجتماعی در منطقه منازعه‌آمیز مذاکره می‌کند. در این امر بازیگرانی مورد توجه قرار می‌گیرند که می‌توانند کارگزاران احتمالی در تحول موفقیت‌آمیز منازعه باشند که جوامع منازعه (درگیر) را با چارچوب‌های نهادی و گفتمانی اتحادیه اروپا مرتبط می‌سازند. این مسیر بر حمایت از دیالوگ بین طرفین منازعه به‌ویژه از طریق حمایت‌های مستقیم مالی اتحادیه اروپا از فعالیت‌های مشترک طرفین متکی است. تحول موفقیت‌آمیز منازعات مرزی به میزانی که غیرامنیتی سازی از حوزه نخبگان سیاسی فراتر رود و پایگاهی اجتماعی پیدا کند، بستگی

1. Social And Democratic Labor Party (SDLP)
2. Connective Impact

دارد. این امر، منطقی برای حمایت مستقیم اتحادیه از ارتباطات بین بازیگران اجتماعی طرف-های درگیر منازعه فراهم می‌کند. موفقیت این ارتباطات در ابتدا نه تنها به توانایی اتحادیه در حمایت از غیرامنیتی‌سازی ادراکی بلکه ارتباط برقرار کردن با بازیگرانی که غیرامنیتی‌سازی را نمی‌پذیرند، بستگی دارد. دیگر عامل تأثیرگذار در این زمینه، به میزان پذیرش کمک مالی اتحادیه در جوامع منازعه به‌عنوان ابزاری مشروع و مقبول و نه به‌عنوان مداخله خارجی در امور داخلی است (Diez, Stetter & Albert, 2006).

نمونه ایرلند شمالی بهترین مثال نوعی از تأثیر پیوندی است که به تغییر گفتمان در بین نخبگان منجر شد. رهبران هر دو طرف منازعه به اتحادیه اجازه دادند تا چارچوبی گفتمانی و نهادی برای مشاوره دائمی رهبران سیاسی ایرلند و بریتانیا در نهادهای اتحادیه اروپا به‌ویژه در شورای اروپا و شورای وزیران ارائه دهد. در دهه ۱۹۸۰ میلادی عضویت این دو کشور در اتحادیه، رهبران این دو کشور را مجاب به دیدار در مجامع اروپایی کرد که مهم‌ترین این دیدارها در سال ۱۹۸۳ در بروکسل رخ داد. از این تاریخ به بعد دیدارهایی منظم بین دو طرف صورت گرفت. اتحادیه نقشی اساسی در شکل دادن به توسعه جامعه در ایرلند شمالی و کانتی‌های مرزی داشت. ستون‌های اصلی حمایت اتحادیه، برنامه‌های Interreg و PEACE بودند که هر دو زیر نظر صندوق‌های اتحادیه عمل می‌کردند. تأثیر این عامل به توسعه پروژه-های چندگانه فرامرزی در ایرلند شمالی و مناطق همسایه در جمهوری ایرلند ارتباط داشت. حمایت مالی اتحادیه، این مرز را از کارکرد آن که جداسازی بود، به منطقه‌ای با توسعه زیربنایی و اقتصادی فرامرزی متحول کرد (Anderson & O'Dowd, 1999).

تأثیر ساختاری^۱

این مسیر غیرمستقیم‌ترین اما متقاعدکننده‌ترین روش تغییر در منازعه است، چرا که تغییر در دامنه‌های هویتی منازعه را در هدف دارد و از بازساخت هویت‌هایی که در ایجاد روابط صلح آمیز بین طرف‌های منازعه مهم است، حمایت می‌کند. این مسیر بر این فرض استوار است که اتحادیه می‌تواند چهارچوب‌های گفتمانی جدیدی را برای ایجاد مسیرهای جدید و بیان هویت‌ها در داخل مناطق منازعه فراهم آورد. این مسیر تأثیری غیرمستقیم ولی طولانی مدت دارد. هر گونه تحول بلندمدت در منازعه اساساً به تغییر در ساخت‌های هویتی در جوامع

1. Constructive Impact

منازعه بستگی دارد؛ به عبارت دیگر به این مسأله که این موقعیت‌ها دیگر ناسازگار دیده نمی‌شوند و متوسل شدن به مسایل منازعه قبلی جذابیت خود را از دست می‌دهد، بستگی دارد (Diez, Stetter & Albert, 2006). تأثیر ساختاری به سطح بالای همگرایی و درونی شدن هنجارهای حل و فصل منازعه اتحادیه در سطح اجتماعی بستگی دارد. تأثیر ساختاری اتحادیه در موضوع منازعه قبرس در ارتباط بین راه‌حل منازعه و ایده اروپا تجلی یافت که در تظاهرات بزرگ حامیان صلح در قبرس شمالی در سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ که پرچم‌های اتحادیه را در دست داشتند، قابل مشاهده بود. همچنین در منازعه ایرلند شمالی نیز نقش اتحادیه اروپا در ساخت‌های هویتی مشهود بود. به‌صورتی که تأثیر ساختاری در تحول این هویت‌ها به هویت‌هایی کمتر انحصاری و انعطاف‌پذیر نمود داشت.

در ارتباط با مسیرهای بالا می‌توان گفت که:

- زمانی که شورا فعال است، تمرکز آن بر روی مسیر اول و سوم اغلب از طریق حمایت از فعالیت‌های کمیسیون است.

- زمانی که کمیسیون فعال است، تمرکز اصلی آن بر مسیر سوم در جهت تسهیل مسیر چهارم است.

- در کل، اتحادیه در فعالیت‌های مسیر سوم فعال‌تر است و خودش را در زمینه مسیر اول کمتر موفق می‌داند؛ مگر از طریق فرایند گسترش. اتحادیه از طریق فرایند گسترش در حل مسالمت‌آمیز منازعه قبرس نقشی اساسی داشت.

اگرچه اتحادیه، نهاد و یا آژانس مشخص و تخصصی در زمینه حل و فصل اختلافات سرزمینی - مرزی ندارد و دول عضو نیز حاضر به واگذاری حاکمیت خود در این زمینه نیستند، ولی همگرایی اروپایی هزینه‌های منازعه را بالا می‌برد و احتمال جنگ را کاهش می‌دهد و این خود تبدیل به هنجاری جدید در اتحادیه گردیده است: یعنی هنجار حل مسالمت‌آمیز اختلافات. از طرف دیگر اتحادیه در قالب پروژه گسترش در پی تحمیل هنجارهای خاص خود به دول نامزد عضویت در اتحادیه است که حل مسالمت‌آمیز اختلافات سرزمینی و مرزی یکی از این موارد است. آنچنان که کمیسیون روابط خارجی و تجاری اروپا، کریستوفر فرانسیس پاتن عنوان می‌کند «اتحادیه بهترین اهرم پیش‌رو برای ترغیب اصلاحات در کشورهای در حال گذار است: اتحادیه، هیچ چیزی بهتر از خودش

برای عرضه ندارد» (فوشه، ۱۳۹۵: ۱۶۱). مذاکرات آرام مدعیان برای چشم اندازی که به صورت آشکار در متون قید شده است، نشانگر این است که این چشم انداز به عنوان عامل اصل توسعه اصلاحات و ایجاد ثبات قلمداد می شود.

۴. تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری

اختلافات سرزمینی - مرزی از جمله علل تنش و منازعه هستند که جایگاه مهمی را در نظریات منازعه و تنش و به ویژه در نظریه های منابع جغرافیایی منازعه و تنش به خود اختصاص داده اند. اختلافات سرزمینی - مرزی معمولاً در زمره بحران های ژئوپلیتیکی قرار دارند و حل و فصل آنها بسیار مشکل است. اگر مکانیسم هایی برای حل و فصل این نوع منازعات صورت نگیرد احتمال وقوع درگیری و جنگ بسیار بالاست. این نوع اختلافات همیشه بر سر اروپا سایه افکنده است و بیشتر جنگ های این منطقه مانند جنگ های جهانی اول و دوم منتج از این عامل بوده است. به همین دلیل اتحادیه اروپا به حل و فصل این منازعات حساس است و در پی حل و فصل مسالمت آمیز آنها بوده است. اما اتحادیه فی - نفسه سیاستی در زمینه منازعات مرزی ندارد و تاثیر آن در این زمینه در چهار حوزه قابل بررسی است.

اولین تأثیر همگرایی اروپایی در حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات سرزمینی - مرزی را می توان شکل گیری هنجارهای مشترک دانست. این هنجارها از طرف اتحادیه بر کشورهای عضو و یا نامزد عضویت تحمیل می شود. دموکراتیک بودن فرهنگ سیاسی یکی از این هنجارهاست. فرهنگ سیاسی دموکراتیک هنجارهای خاصی را برای عضویت کشورهای متقاضی عضویت در نظر می گیرد. فرهنگ سیاسی دموکراتیک مبتنی بر چانه زنی، مذاکره و سازش در سیاست داخلی را به روابط خارجی خود خصوصاً با کشورهای که با آنها هنجارهای سیاسی مشابهی دارند، می گسترده. از طرف دیگر محدودیت ها در قانون گذاری و سیاست گذاری، توانایی حکومت ها را برای مبادرت به جنگ مهار می کند. تأثیر جبری در نمونه منازعه ترکیه و یونان بسیار آشکار بود. از زمان نامزد شدن یونان و ترکیه برای عضویت در اتحادیه، سیاست گذاران این کشورها خود را ملزم به عدم تشدید منازعه دانسته اند و در پی بهبود حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات سرزمینی - مرزی بین خود بوده اند.

دومین عاملی که رفتار کشورها را حول محور اصل حل مسالمت آمیز اختلافات می -

چرخاند، وابستگی متقابل بین این کشورها است که نتیجه همگرایی روزافزون بین کشورهاست. مردم و دولت‌ها در حوزه اتحادیه اروپا از رخدادهایی که در مکان‌های مختلف اتحادیه رخ می‌دهد و به‌ویژه از اعمال شرکای خود در دیگر کشورها متأثر می‌گردند. در حوزه اتحادیه، نه تنها تضاد منافع در زمینه اقتصاد را شاهد نیستیم، بلکه به نوعی شاهد هماهنگی سیاست‌ها، وابستگی متقابل و هم‌تکمیلی اقتصادی هستیم. این امر نه تنها در قلمرو اقتصادی، بلکه در ارتباط با دامنه متغیری از موضوعات مختلف شامل تغییرات آب و هوایی، توسعه و کاهش فقر و حقوق بشر وجود دارد. این امر، وابستگی متقابل پیچیده بین این کشورها را بوجود آورده است. انعکاس این وابستگی در بالا رفتن هزینه‌های منازعه و پایین آمدن احتمال جنگ است که خود تبدیل به هنجاری جدید در اتحادیه گردیده است؛ یعنی هنجار حل مسالمت‌آمیز اختلافات. در منازعه ایرلند شمالی، مسیر قادرسازی تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت. به گونه‌ای که شورای اروپا (اتحادیه اروپا) چهارچوب نهادی را جهت مذاکرات منظم سران دولت‌های بریتانیا و ایرلند در جلسات شورای اروپا فراهم کرد. این جلسات فرصت و مشروعیت شورا را برای حل این اختلافات را فراهم کرد که در نبود این شورا این مذاکرات می‌توانست جنجالی یا مناقشه‌آمیز باشد.

سومین تأثیر همگرایی اروپایی در حل مسالمت‌آمیز اختلافات، به غیرامنیتی شدن منازعات در این منطقه برمی‌گردد. همگرایی در حوزه اقتصادی شروع شده است و باعث نوعی غیرامنیتی شدن مسایل سیاسی شده است. در واقع نوعی تسری همگرایی از حوزه اقتصادی به حوزه سیاسی رخ داده است. شروع روند همگرایی از حوزه اقتصادی، واکنش منفی نخبگان و عموم را کاهش می‌دهد و امکان غیرامنیتی شدن منازعه را می‌دهد. غیرامنیتی شدن منازعه نیز به نخبگان مشروعیت حل منازعه را می‌دهد. نمونه ایرلند شمالی بهترین مثال نوعی از تأثیر پیوندی که به تغییر گفتمان در بین نخبگان منجر شد، است. تأثیر این عامل به توسعه پروژه‌های چندگانه فرامرزی در ایرلند شمالی و مناطق همسایه در جمهوری ایرلند ارتباط داشت. حمایت مالی اتحادیه، این مرز را از کارکرد آن که جدا سازی بود، به منطقه‌ای با توسعه زیربنایی و اقتصادی فرامرزی متحول کرد.

چهارمین تأثیر همگرایی اروپایی در حل مسالمت‌آمیز اختلافات، به تغییر در ساخت‌های هویتی برمی‌گردد. در منطقه، دولت‌ها با یکدیگر احساس یگانگی می‌کنند و امنیت یکدیگر را صرفاً بر اساس رابطه ابزاری آن با امنیت خود مورد توجه قرار نمی‌دهند، بلکه واقعاً به مثابه

امنیت «خود» می‌دانند. مرزهای ادراکی خودی، بسط پیدا کرده است و دیگری را نیز دربر گرفته است؛ خود و دیگری به منطقه ادراکی واحد شکل داده‌اند. پایه این استدلال را شکل-گیری هویت سیاسی-امنیتی واحد، هویت اقتصادی جدید اروپایی و هویت اجتماعی-فرهنگی جدید شکل می‌دهد. زمانی که ذهنیت خود/دیگری تغییر یابد، امکان حل و فصل سریع و مسالمت‌آمیز منازعات فراهم می‌آید. تأثیر ساختاری اتحادیه در موضوع منازعه قبرس در ارتباط بین راه‌حل منازعه و ایده اروپا تجلی یافت که در تظاهرات بزرگ حامیان صلح در قبرس شمالی در سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ که پرچم‌های اتحادیه را در دست داشتند، قابل مشاهده بود. همچنین در منازعه ایرلند شمالی نیز نقش اتحادیه اروپا در تغییر ساخت‌های هویتی مشهود بود.

به‌عنوان نتیجه‌گیری می‌توان ادعا کرد که تأثیر همگرایی اروپایی بر حل و فصل مسالمت-آمیز اختلافات را می‌توان در چهار حوزه بررسی کرد:

۱. تحمیل هنجارها و پیش شرط‌هایی برای عضویت که از آن به عنوان تأثیر جبری همگرایی در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات سرزمینی-مرزی نام بردیم؛
۲. تأثیر دیگر همگرایی در این زمینه به مشروعیت ادراکی همگرایی در بین بازیگران باز می‌گردد همان عامل قادرسازی که بازیگران در صورت قادر بودن به مشروعیت دادن به همگرایی می‌توانند زمینه حل و فصل اختلافات را داشته باشند.
۳. تأثیر دیگر همگرایی در حل و فصل اختلافات با پیوند دادن این پدیده با عموم مردم و غیرامنیتی کردن آن مرتبط است که از آن تحت عنوان تأثیر پیوندی همگرایی نام بردیم؛
۴. آخرین تأثیر همگرایی در زمینه حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات به درونی شدن همگرایی برمی‌گردد. درونی شدن هنجارها همان تأثیر ساختاری همگرایی است که در نمونه قبرس و ایرلند شمالیه وضوح قابل مشاهده بود.

تشکر و قدردانی

نویسندگان از حمایت‌های مادی و معنوی معاونت‌های پژوهشی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه مراغه کمال تشکر را دارند.

منابع

آقابخشی، علی و مینو افشاری‌راد (۱۳۷۴)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.

اوئن، جان (۱۳۸۷)، چگونه لیبرالیسم موجب صلح میان مردم سالاری‌ها می‌شود؟، صلح لیبرالی، ویرایش اندرو لینکلتر، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

برادن، کتلین و شلی، فرد (۱۳۸۴)، ژئوپلیتیک فراگیر، ترجمه علیرضا فرشچی و حمیدرضا رهنما، تهران: انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

توماس، ریس کاپین (۱۳۸۷)، صلح مردم سالارانه - مردم سالاری‌های جنگ طلب؟ تفسیر مکتب برسازی اجتماعی از استدلال‌های لیبرال‌ها، صلح لیبرالی، ویرایش اندرو لینکلتر، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

حافظنیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات پایلی.

دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۴)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: قومس.

دویل، مایکل (۱۳۸۷)، کانت، میراث‌های لیبرالی و امور خارجی، صلح لیبرالی، ویرایش اندرو لینکلتر، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

سیف‌زاده، حسین (۱۳۹۳)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، تهران: نشر سفیر.

فوشه، میشل (۱۳۹۵)، وسوسه مرزها، ترجمه سیروس احمدی نوح‌دانی، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.

کالینز، جان ام (۱۳۸۱)، جغرافیای نظامی، ترجمه عبدالمجید حیدری، سیداحمدرضا یکانی - فرد، پرویز سلیمانی مقدم و احمدرضا تقاء، تهران: دوره عالی جنگ، دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

کریمی، مهدی (۱۳۹۶)، «تبیین الگوی استقرار صلح در مناطق جغرافیایی: مطالعه موردی حوزه اتحادیه اروپا»، رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس، به راهنمایی دکتر محمدرضا حافظنیا، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

- کمپ، جفری، هارکاو، رابرت (۱۳۸۳)، *جغرافیای استراتژیک خاورمیانه*، ترجمه مهدی حسینی متین، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارت سمت.
- هاگت، پیتر (۱۳۷۵)، *جغرافیا: ترکیبی نو (جلد دوم)*، ترجمه شاپور گودرزی‌نژاد، تهران: سمت.
- هالستی، ک.ج (۱۳۷۳)، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- Anderson, J., & O'Dowd, L (1999), "Ethno-Political Conflict, Globalization and the Irish Border". **Regional studies**, 33(7), 681-96.
- Diez, T., Stetter, S., & Albert, M (2006), "The European Union and Border Conflicts: the Transformative Power of Integration", **International Organization**, 60(03), 563-593.
- Heywood, A (2011), **Global politics**, Palgrave Macmillan.
- Hafeznia, M.-R., Ghorbaninejad, R., Ahmadipour, Z., & Ghavam, A. (2013), "Tension and Conflict Theories between Countries: Review, Critique and Presenting a Theoretical Model", **Geopolitics Quarterly**, Volume: 9, No 4., 1-35.
- Kant, I (1970), **Perpetual peace: A philosophical Sketch**, Cambridge University Press Cambridge.
- Oneal, J. R., Russett, B., & Berbaum, M. L (2003), "Causes of peace: Democracy, Interdependence and International Organizations, 1885–1992". **International Studies Quarterly**, 47(3), 371-393.
- Pace, M (2004), **Governing border conflicts: when can the European Union be an effective mediator?** Paper presented at the Annual Convention of the International Studies
- Russett, B., & Oneal, J. R (2001), **Triangulating Peace: Democracy, Interdependence, and International Organizations**. Interdependence, and International Organizations, New York, NY.
- Schimmelfennig, F., & Sedelmeier, U (2004), "Governance by Conditionality: EU Rule Transfer to the Candidate Countries of Central and Eastern Europe". **Journal of European Public Policy**, 11(4), 661-679.